

## اشارات نحوی در المیزان علامه طباطبایی<sup>(ده)</sup>

عبدالقادر پریرز\*

استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۶)

### چکیده

مفسر قرآن کریم باید در علوم قرآنی و علوم ادبی چنان مهارت و دانشی داشته باشد که بتواند به امر مهم تفسیر بپردازد و تفسیر بدون تبحر و مهارت در این علوم ممکن نیست. یکی از مهم‌ترین این علوم، علم نحو است که پایه و اساس بسیاری از علوم دیگر قرآنی و ادبی است. علامه طباطبایی<sup>(ده)</sup> در تفسیر المیزان که آن را به روش تفسیری قرآن به قرآن انجام داده، گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل به مباحث علم نحو اشاره کرده است. ایشان در طرح موضوعات نحوی، ضمن طرح مباحث نحوی در دو مکتب بصری و کوفی، به هیچ یک از این مکاتب تعصب نشان نداده است، بلکه هر وجه اعرابی را که با معنا و روش تفسیری وی سازگاری بیشتری داشته، پذیرفته است و تفسیر خود را بر مبنای آن ادامه داده است. در این مقاله، سعی شده با روش توصیفی-تحلیلی، برخی از مباحث نحوی که علامه در تفسیر قرآن استفاده کرده است، استخراج و نحوه کاربرد و تعامل مفسر با آن‌ها بررسی و شرح داده شود تا ضمن بیان اشارات نحوی علامه، با روش تعامل او با علم نحو بیشتر آشنا شویم.

واژگان کلیدی: علامه طباطبایی، تفسیر، نحو، اعراب، المیزان.

---

\* E-mail: pariz@atu.ac.ir

## مقدمه

قرآن کریم به زبان عربی و برای ارشاد و راهنمایی انسان برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت نازل شده است و معجزه‌ای در بلاغت و فصاحت و در واقع، منبع و خاستگاه اصلی فصاحت و بلاغت عربی است. به همین دلیل، بحث و تحقیق در این کتاب هدایت، در حیطه‌های متعدد معرفت و دانش، فرصت و مجال وسیعی را فراروی انسان باز می‌کند تا با حقیقت دانش آشنا شود و آن را در رسیدن به غایت خود که همان سعادت، فوز و فلاح است، به کار بندد. تفسیر به عنوان «بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱: ۴)، یکی از مهم‌ترین ابزارها و روش‌هایی است که برای فهم متن به کار برده می‌شود. تفسیر همچون بقیه علوم پیش‌نیازهایی دارد که به «پیش‌نیازهای علم تفسیر معروف» است که برخی این پیش‌نیازها را با عنوان شرایط مفسر بر شمرده‌اند. این پیش‌نیازها عبارتند از: علوم زبان عربی، علم حدیث، علم اصول فقه، علم کلام، علوم قرآنی، علم تاریخ و علم قراءات. سیوطی علوم لازم برای تفسیر قرآن را ۱۵ علم معرفی کرده است که به ترتیب عبارتند از: لغت، نحو، تصریف، اشتقاق، معانی، بیان، بدیع، قرائت، اصول فقه، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، فقه، احادیث، علم موهبت (ر.ک؛ سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۷۰).

از میان دوازده علم زبان عربی (لغت، اشتقاق، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض و قافیه، خط، انشاء و تاریخ)، مفسر قرآن باید علاوه بر تمام این علوم، به‌ویژه از علم لغت، علم اشتقاق، علم صرف و نحو و نیز بلاغت اطلاع کافی و وافی داشته باشد تا بتواند به امر مهم تفسیر پردازد.

یکی از اصلی‌ترین علومی که مفسر در تبیین و تفسیر مفاهیم قرآن بدان نیاز دارد و بدون آن ورود به مباحث قرآنی در حوزه تفسیر و تأویل امکان‌پذیر نیست، علم صرف و نحو است. همین امر باعث شده است که برخی از بزرگان علم و دانش، به تألیف کتاب‌هایی در این زمینه همت گمارند و با عنوان‌های مختلفی همچون «اعراب القرآن» به

بیان وجوه اعراب کلمات قرآنی پردازند. همچنین، بسیاری از مفسران هم در تبیین مفاهیم و مضامین آیات به بیان اعراب قرآن پرداخته‌اند و در تفسیر خود بدان اشاره کرده‌اند و در بسیاری از موارد، تفسیر خود را بر مبنای اعراب قرار داده‌اند. اهمیت اعراب در تفسیر و تبیین مفاهیم برخاسته از متن چنان واضح و مبرهن است که در اینجا علاوه بر اینکه غرض مقاله نیست، نیازی هم به اثبات آن نیست؛ چراکه از نظر نگارنده در زمان حاضر، ضرورت نحو در تفسیر به عنوان بدیهیات اولیه تلقی می‌شود که نیازی به بیان برهان و دلیل ندارد.

علامه طباطبایی به عنوان مفسر قرآن به قرآن، در بیست جلد تفسیر المیزان از علم لغت، صرف، نحو، اشتقاق، علوم بلاغی و بقیه علوم مرتبط با تفسیر به نحوی مطلوب استفاده و به برخی از مباحث این علوم اشاره کرده‌است. مقاله حاضر در صدد است اشارات نحوی علامه را در المیزان بررسی و اثبات کند؛ چراکه ایشان به کلیه مباحث علم نحو و مکاتب نحوی آشنا بوده‌است و در تفسیر خود از آن‌ها ذکری به میان آورده‌است.

### ۱. پرسش‌های پژوهش

این تحقیق در پی آن است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

الف) علامه طباطبایی در تفسیر خود از علم نحو چگونه بهره برده‌است؟

ب) مفسر المیزان در تبیین مسائل نحوی به صراحت از کدام یک از منابع، علما یا مکاتب نحوی استفاده و به نام آن‌ها در تفسیر خود اشاره کرده‌است؟

ج) علامه طباطبایی از کدام مکتب نحوی تأثیر پذیرفته‌است؟

## ۲. فرضیه‌های پژوهش

الف) علامه در مواردی که مفهوم آیه با اختلاف اعراب تغییر کلی پیدا می‌کند، ناگزیر به ذکر مباحث نحوی در حد ترکیب می‌پردازد و آنگاه تفسیر خود را بر مبنای آن ادامه می‌دهد.

ب) در مواردی خاص و اندک، نام برخی از مکاتب و علمای نحوی را در تفسیر خود ذکر کرده‌است. ایشان در تبیین دیدگاه‌های نحوی علمای مکاتب نحوی، از مکتبی خاص پیروی نکرده، بلکه آن قولی را پذیرفته‌است که از نظر تفسیری و مفهومی صحیح‌تر از بقیه است.

ج) علامه در بیان وجوه اعرابی از هیچ یک از مکاتب نحوی تأثیر نپذیرفته‌است و به هیچ یک از آن‌ها تمایل و تعصب ندارد، بلکه معنا و مفهوم آیات و قول اصح در تبیین موضوع برای ایشان منشاء پذیرش است.

## ۳. پیشینه پژوهش

تحقیقات و کتب مفصل و ارزشمندی درباره‌ی *المیزان* و اهمیت و جایگاه آن در میان تفاسیر و مفسران دیگر نوشته شده‌است که نیاز به نگارش کتاب‌شناسی *المیزان* دارد، ولی در موضوع مقاله حاضر، می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

- مقاله «بررسی تطبیقی کاربرد علوم ادبی در تفسیر *المیزان* و *الکشاف* (جزء اول قرآن کریم)» نوشته عزت‌الله مولایی‌نیا و مریم مظفری که در *مجله مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث* چاپ شده‌است (مولایی‌نیا و مظفری، ۱۳۹۴: ۷۹-۱۰۲). این مقاله با بررسی میزان کاربرد علوم ادبی از طریق ارائه شواهد عینی از هر دو تفسیر به شیوه مطالعه تطبیقی، کاربرد علوم ادبی در هر دو تفسیر را در جزء اول قرآن تحلیل می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که علوم ادبی در هر دو تفسیر، نقش شایسته توجیهی در کشف مراد آیات

قرآنی دارد. نویسندگان این مقاله بیشتر به وجوه بلاغی و آرایه‌های ادبی دو تفسیر پرداخته‌اند و آن‌ها را با هم مقایسه کرده‌اند و به مقدار استفاده از آن‌ها در هر دو تفسیر اشاره کرده‌اند و به موضوع نحو در آن به صورت گذرا و با ذکر یک شاهد مثال اکتفاء شده‌است.

- مقاله «چند و چون مواجهه مفسران با اختلاف نحوی دو مکتب بصره و کوفه» نوشته جواد آسه که در مجله پژوهش‌های قرآنی چاپ شده‌است (آسه، ۱۳۸۹: ۲۹۸-۳۱۳). نویسنده این مقاله با بیان پنج موضوع نحوی در پنج آیه قرآنی، به بررسی حداقل سه تفسیر در مواجهه با این موضوعات پرداخته‌است و در پایان، اعلام می‌کند که مفسر المیزان در مواجهه با این اختلافات، نقش فعالی ایفا می‌کند. این مقاله از منابع شایسته استفاده در مقاله حاضر است، به‌ویژه در مواردی که پنج مورد نحوی را از دیدگاه علامه بررسی می‌کند.

- مقاله «اثر تعدد الآراء النحویة علی تفسیر القرآن الکریم (لفظة هؤلاء فی الآیة الخامسة و الثمانین من سورة البقرة نموذجاً)» نوشته فاطمه جمشیدی و وصال میمنندی که در دو فصلنامه جستارهایی در زبان و ادبیات عربی چاپ شده‌است (جمشیدی و میمنندی، ۱۳۹۵: ۱۹-۳۱). همان‌گونه که از عنوان مقاله پیداست، به بررسی تأثیر اختلاف آرای نحوی در تفسیر قرآن با توجه به واژه «هؤلاء» پرداخته‌است، ضمن اینکه از تفسیر المیزان نیز در این مقاله استفاده نشده‌است.

هر یک از این مقالات از زاویه خاصی به موضوع نگریسته‌است و مقاله حاضر ضمن بهره‌مندی از یافته‌های هر یک از آن‌ها در پی آن است که اثبات کند علامه طباطبائی به موضوع نحو در تفسیر خود اهمیت ویژه‌ای داده، ولی از هیچ یک از مکاتب نحوی تأثیر نپذیرفته، بلکه در صدد آن است تا بهترین و شایسته‌ترین معنای آیه را با استفاده از نحو و آیه‌های دیگر معرفی کند.

#### ۴. علامه طباطبائی و تفسیر المیزان

علامه طباطبائی<sup>(ره)</sup> در سال ۱۲۸۱، در شهرستان تبریز و در میان خاندان مشهور طباطبائی متولد شد و در سال ۱۳۶۰ دار فانی را وداع گفت. ایشان تا سال ۱۳۰۴ در زادگاه خود زیست. در سال ۱۲۹۷ شمسی به فراگیری علوم دینی و عربی رو آورد و تا سال ۱۳۰۴ علوم چون صرف، نحو، بلاغت، فقه، اصول، منطق، فلسفه و کلام را فراگرفت. در سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات به حوزه مقدسه نجف اشرف رفت و در مجلس درس استادانی چون شیخ محمد اصفهانی، آیت الله نائینی، آیت الله حجت کوه کمری، سید محسن حکیم و آقا سید حسین بادکوبی حضور یافت. در سال ۱۳۱۴ به دلیل سختی معیشت به زادگاه خود بازگشت و پس از ده سال آنجا را به قصد قم ترک کرد و در آنجا بار دیگر به فعالیت علمی پرداخت (ر.ک؛ الأوسی، ۱۳۸۱: ۶۰).

تفسیر المیزان از جمله تفاسیر جامع معاصر به شمار می‌رود که تاکنون در حوزه تفسیری بی نظیر بوده است. اصل تفسیر به زبان عربی و در بیست مجلد تدوین شده است. این تفسیر به زبان‌های فارسی، انگلیسی، اردو، ترکی و اسپانیولی ترجمه شده است. جلد اول این تفسیر در سال ۱۳۷۵ هجری قمری و بقیه جلد‌های آن یکی پس از دیگری به چاپ رسیده است (ر.ک؛ همان: ۱۳۲ و شناختنامه علامه طباطبائی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۳۲). روش تفسیری علامه در تفسیر المیزان، روش تفسیر قرآن به قرآن است که علاوه بر تفسیر آیات و بحث‌های لغوی شامل مباحثی همچون مباحث روایی، تاریخی، کلامی، فلسفی، علمی و اجتماعی نیز است (ر.ک؛ حسینی طهرانی، ۱۴۲۶ق: ۶۳-۶۵).

#### ۵. علم نحو و مکاتب آن

از آنجا که علم نحو از علوم اصلی و پایه زبان عربی است و عبارت است از «قواعدی است که از علم بدان، احوال آخر کلمات عربی از حیث اعراب، بنا و طریقه ترکیب آنها با یکدیگر دانسته می‌شود» (اندلسی، ۱۳۸۴ق، ۱۶). در تفسیر، قرآن کریم اهمیت والایی

دارد و چون این علم از اعراب کلمات عربی در هنگام ترکیب بحث می‌کند، باعث فهم صحیح معنا و مفهوم کلام عربی می‌شود. به همین سبب، یکی از مهم‌ترین علوم قرآنی، اعراب القرآن است که مفسران در روش‌های مختلف تفسیری به صورت آشکار و پنهان از آن بهره‌مند می‌شوند؛ خواه در تفسیر خود به مباحث نحوی اشاره کنند، خواه اصلاً بدان اشاره نکنند و اشاره نکردن به مباحث نحوی در تفسیر نشانه بی‌نیاز مفسر به آن نیست. ذکر این نکته لازم است که «علم الإعراب» در اصطلاح همان «علم النحو» است و در کتب نحوی و زبان‌شناسی این دو چنان با هم خلط شده‌اند که گاهی به جای هم به کار برده می‌شوند و «اعراب که همان نحو است، عبارت است از اظهار معنا به وسیله الفاظ» (دایرة المعارف الإسلامیة، ۱۹۶۹ م، ج ۳: ۵۴۳) و علم الإعراب گویند و علم النحو مد نظر آنان است و برعکس. البته بین این دو اصطلاح وجوه افتراق و تشابهی است که در جای دیگری باید بدان اشاره شود.

## ۶. تاریخ علم نحو و پایه‌گذار آن

تاریخ علم نحو و مبدع و پایه‌گذار آن یکی از مسائلی است که علامه در تفسیر خود از آن یاد کرده‌است و این امر بر اهمیت این علم در نزد مفسر و تفسیر دلالت دارد که مفسر به آن اشاره می‌کند. طبق نظر بسیاری از نحویون، امام علی<sup>(ع)</sup> اولین مبدع و پایه‌گذار این علم است. به نظر علامه، امام<sup>(ع)</sup> با همه گرفتاری‌هایی که داشت، توانست کلیات علم نحو را تدوین کند و به یکی از صحابه‌اش به نام ابوالأسود دوئلی دستور داد تمام جزئیات قواعد نحو را گرد آورد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۵۲). وی در یک بحث روایی درباره‌ی حاملان عرش در قیامت، با استناد به کتاب الدر المنثور می‌فرماید:

«مردی بادیه‌نشین به حضور علی بن ابی‌طالب رسید و پرسید: این آیه چه معنا دارد که می‌فرماید: ﴿لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطُونَ﴾، با اینکه تمام مردم خطوه و قدم زدن دارند. علی<sup>(ع)</sup> تبسمی کرد و فرمود: ای اعرابی، "لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطُونَ"، نه

﴿الْأَخَاطُون﴾ (الحاقه / ۳۷). مرد عرب عرضه داشت: به خدا درست فرمودی ای امیرالمؤمنین. خداوند بنده خود را تسلیم آن عذاب نمی کند. آنگاه رو به ابی‌الأسود کرد و فرمود: عجم‌ها همه داخل دین شدند، تو برای مردم چیزی وضع کن تا به وسیله آن سخن گفتن خود را اصلاح کنند. ابوالأسود هم حرکت ضمه، نصب و جر را برای آن‌ها ترسیم کرد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۹: ۴۰۲).

همان گونه که پیداست، علامه همچون بسیاری از نحوین عقیده دارد که مبدع علم نحو، امام علی<sup>(ع)</sup> است، هرچند برخی دیگر دیدگاه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. مهم در این مقاله این است که مفسر گرانقدر المیزان در تفسیر خود به این موضوع اشاره کرده‌است و این چنان که قبلاً هم گفته شد، می‌تواند نشانگر اهمیت علم در نزد مفسر است.

#### ۷. مکاتب نحوی

در تطور تاریخی این علم، همچون بسیاری از علوم دیگر، مکتب‌های مختلفی به وجود آمده‌است که به مکاتب نحوی مشهور شده‌اند که عبارتند از:

- مکتب بصری به پیشوایی خلیل بن احمد فراهیدی.
- مکتب کوفی به پیشوایی ابوالحسن علی بن حمزه کسائی.
- مکتب بغدادی که متأثر از مکتب کوفه است، به پیشوایی زجاج یا ابن کيسان.
- مکتب مغرب که متأثر از مکتب بصری به پیشوایی عیاض بوده‌است.
- مکتب اندلس که متأثر از مکتب بصری بوده‌است و ابن مالک و ابو حیان از مؤسسان آن هستند.

از بین این مکاتب، مکتب بصری و کوفی از مکاتب مستقل و سه مکتب بعدی، مکتب‌های فرعی و منشعب از دو مکتب اول هستند (ر.ک؛ ضیف، ۱۱۱۹م: ۱۵۲).



علامه در تفسیر خود به انحاء مختلف به برخی از اصحاب و یا مکاتب نحوی اشاره کرده است، ولی هیچ گاه خود را در چارچوب مکتب خاصی محصور نکرده، بدان تعصب نشان نداده است، بلکه متناسب با معنا و مفهوم قرآن، آن قولی را ترجیح داده است که با آن معنا و مفهوم همخوانی داشته باشد که در ادامه به برخی از این موارد اشاره می شود.

در تفسیر آیه ﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾ (الحجر / ۲۰)

می فرماید:

«جمله ﴿وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾ عطف است بر ضمیر مجرور در "لَكُمْ". البته این عطف بنا بر مذهب نحو یون کوفه، یونس و اخفش است که گفته اند جائز است عطف کنیم چیزی را بر ضمیر مجرور، بدون اینکه حرف جر را تکرار کنیم. اما بنا بر مسلک غیر نامبردگان که این گونه عطف را جایز ندانسته اند، جمله مورد بحث را عطف بر "معايش" گرفته اند و تقدیر کلام را ﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾ دانسته اند؛ یعنی همان گونه که برای شما معایش قرار دادیم، کسانی را هم قرار دادیم که روزی دهشان شما نیستید؛ مانند حیوانات اهلی و بردگان. یا کلمه "من" را مبتدا برای خبر محذوف گرفته اند و تقدیر را چنین دانسته اند: "وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ جَعَلْنَا لَهُ فِيهَا مَعَايِشَ: ما همانطور که برای شما معایش قرار دادیم، برای کسانی هم که شما روزی دهشان نیستید، در زمین معایش قرار دادیم". لیکن این گونه معنا کردن، خود را به زحمت انداختن است.»

چنان که از توضیح علامه برمی آید، ایشان در تفسیر این آیه، علاوه بر دو نحوی بزرگ به مکتب نحوی کوفی نیز اشاره کرده است و آنگاه قول دیگران را نیز بیان و طبق هر دو قول مفهوم آیه را ذکر نموده است و آنگاه به قول سوم اشاره کرده، آن را به عنوان تکلف در نحو معرفی کرده است.

نحویان بصره عطف بر ضمیر مجرور به حرف جر را زمانی جایز می‌دانند که آن حرف جر بر معطوف نیز داخل شود، و گرنه آن را صحیح نمی‌دانند، بلکه ذکر آن را به همراه معطوف واجب می‌دانند (ر.ک؛ ابن‌مالک، ۱۴۲۲ق.، ج ۳: ۱۸۹-۲۳۲ و سیوطی، ۱۴۱۸ق.:. ۳). این در حالی است که نحویان کوفه برخلاف آن‌ها تکرار حرف جر را واجب نمی‌دانند (ر.ک؛ همان: ۳). آلوسی در توجیه اعراب «وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» هر دو نظر بصری و کوفی را پذیرفته‌است، ولی علامه طباطبائی آن را طبق دیدگاه کوفی و برخلاف دیدگاه بصری عطف بر ضمیر «کم» در «لکم» می‌داند و این در حالی است که علامه در جای دیگری، عطف بر ضمیر مجرور به حرف جر را جایز ندانسته‌است. ایشان در تفسیر آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (البقره / ۲۱۷) می‌فرماید: «کلمه "المسجد الحرام" عطف است بر کلمه "سبیل الله" و در نتیجه، معنا چنین می‌شود که قتال در مسجد الحرام صد از سبیل الله و صد از مسجد الحرام است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۵۰). این در حالی است که برخی از نحویان و مفسران «المسجد الحرام» را عطف بر ضمیر «ه» در «به» دانسته‌اند (ر.ک؛ ثعالبی، ۱۴۱۸ق.، ج ۱: ۴۳۷) و علامه به این مسئله عنایتی نکرده‌است و آن را به سبب معنا عطف به «سبیل الله» دانسته‌است که با معنای مذکور مناسب دارد. با بررسی این قاعده، اختلافی بین دو مذهب کوفی و بصری مشخص می‌شود که علامه به هیچ یک از مذاهب نحوی تعصب ندارد، بلکه متناسب با سیاق آیه، معنا و مفهوم آن، یک نظر را بر دیگری ترجیح می‌دهد.

ایشان در تفسیر آیه ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾ (الإنسان / ۲۰)

می‌فرماید:

«کلمه "ثم" - با فتحه اول - ظرف مکان است و جز در ظرف مکان استعمال

نمی‌شود. لذا بعضی گفته‌اند: معنای "رأیت" اول این است که اگر چشم خود را

بدانجا، یعنی به بهشت بیفکنی، در آنجا نعیمی می‌بینی که با زبان وصف شدنی

نیست و "مُلک کبیر"ی می‌بینی که با هیچ مقیاسی نمی‌توان تقدیرش کرد<sup>۱</sup>. بعضی دیگر گفته‌اند: کلمه "ثم" صله‌ای است که موصول آن حذف شده‌است و تقدیر کلام، "و اذا رأیت ما ثم من النعیم و الملک" است؛ یعنی و اگر ببینی آنچه در آنجا از نعیم و ملک که هست، نعیم و ملکی کبیر خواهی دید. در نتیجه، آیه مورد بحث نظیر آیه ﴿لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ﴾ (الأنعام/ ۹۴) است<sup>۲</sup>. از میان علمای نحو، کوفیان جایز دانسته‌اند که موصول حذف شود، و صله‌اش بماند، هر چند بصری‌ها آن را جایز ندانسته‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۲۱۰).

چنان‌که از عبارت بالا برمی‌آید، این است که علامه در تفسیر این آیه نیز از مذهب بصری و کوفی نام برده‌است و به اختلاف آن‌ها در حذف موصول و ابقای صله اشاره کرده‌است و نظر بصری را بر نظر کوفی ترجیح داده‌است.

در تفسیر آیه ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَوْئِهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (النساء/ ۱۶۲)، درباره کلمه «المقیمین» بعد از بیان وجوه اعراب آن به نقل از مجمع‌البیان به اختلاف نحوین، به‌ویژه سیبویه و بصریون اشاره کرده‌است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۵: ۱۳۹).

از مجموع آنچه به عنوان نمونه گذشت، می‌توان به این مطلب استدلال کرد که علامه طباطبائی علاوه بر آشنایی کامل به مباحث نحوی در تفسیر خود، به دیدگاه‌های مذاهب نحوی نیز اشاره کرده‌است و از بین آن‌ها، نظری را صحیح دانسته که با نوع تفسیر خود سازگار و از نظر معنا و مفهوم بی‌نقص باشد.

## ۸. کاربرد مباحث نحو

برای آشنایی به بررسی کاربرد مباحثی از نحو در تفسیر المیزان می‌پردازیم که علامه طباطبائی<sup>(ه)</sup> در تفسیر جزء اول قرآن به کار برده‌است و در حد نیاز به تحقیق، نکات مورد

نظر رابرسی می‌کنیم. علامه در کلیه مباحث مربوط به نحو که می‌توان آن‌ها را در چهار باب مرفوعات، منصوبات، مجرورات و توابع جمع کرد، اشاراتی در تفسیر خود داشته‌است که به عنوان نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

### ۱-۸. مبتدا و خبر

سه آیه تشریح روزه (البقره / ۱۸۳، ۱۸۴ و ۱۸۵) و آیه ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى...﴾ (البقره / ۱۸۵) می‌فرماید: «ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده‌است؛ [کتابی] که مردم را راهبر و [متضمن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است. پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است، [باید به شماره آن]، [تعدادی از روزهای دیگر] را روزه بدارد. خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد تا شماره [ی] مقرر را تکمیل کنید و خدا را به پاس آنکه رهنمونتان کرده‌است، به بزرگی بستاید و باشد که شکرگزاری کنید» (البقره / ۱۸۵). علامه می‌فرماید:

«جمله ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ﴾ در آیه سوم یا خبر است برای مبتدای محذوفی که عبارت است از ضمیری که به ﴿أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ﴾ برمی‌گردد و تقدیر آن در این صورت، "هِيَ شَهْرُ رَمَضَانَ" است و یا مبتداست برای خبری محذوف که تقدیر آن در این صورت "شَهْرُ رَمَضَانَ هُوَ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ صِيَامُهُ" است و یا بدل از کلمه "صيام" در جمله ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ در آیه اول است. به هر تقدیر، جمله ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ﴾ بیان و توضیحی است برای روشن کردن جمله ﴿أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ﴾، ایام معدوده‌ای که روزه در آن‌ها واجب شده‌است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴).

زمخشری درباره مرفوع بودن «شهر»، ضمن اینکه همان وجوه بالا را ذکر کرده، به قرائت نصب این واژه نیز اشاره کرده‌است و آن را در صورت منصوب بودن، به تقدیر

فعلی محذوف برده است: «صوموا شهر رمضان» و یا بدل از «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ» و یا مفعول «وَأَنْ تَصُومُوا» دانسته است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۱: ۲۲۸).

## ۲-۸. اسم کان

ایشان در تفسیر آیه ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ (آل عمران / ۷۹) گوید: «أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» اسم کان است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۳: ۲۵۷). همچنین، مجموع جمله «أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»، اسم است برای کلمه «کان». چیزی که هست، علاوه بر اسم بودن برای آن، توطئه و زمینه چینی برای جمله بعدش (ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ ...) نیز می‌باشد و آوردن جمله مورد بحث به عنوان زمینه چینی، با اینکه بدون آن نیز معنا صحیح بود، ظاهراً برای این بوده که توجه دیگری برای معنای جمله «مَا كَانَ لِبَشَرٍ» آورده باشد (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۳۴).

از نظر علامه، اگر جمله «أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» در آیه نبود و می‌فرمود: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَقُولَ لِلنَّاسِ...» معنای آیه تغییر می‌کرد و این می‌شد که از ناحیه خدا چنین حقی برای او تشریح نشده است و با آوردن جمله مورد بحث، این معنا را به کلام داد که وقتی خدای تعالی پیامبر را به حقایق آگاه کرد و با تربیت ربانی او را تربیت نمود، دیگر او را وانمی‌گذارد که از مسیر عبودیت خارج گردد و به او اجازه نمی‌دهد (ر.ک؛ همان: ۴۳۴).

از نوع ترکیب و توضیح علامه چنین برمی‌آید که مصدر مسبوق از حرف مصدری و فعل بعد از آن، اسم برای کان است و این خبر، قصد و منظور اصلی نیست، بلکه برای بیان مفهومی دیگر آمده است و این نوع تعبیر از خبر در اینجا مختص علامه است و مفسر دیگری چنین تعبیری ندارد.

## ۳-۸. ظرف

در ذیل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (البقره/ ۱۸۳) می‌فرماید: «(ایام معدودات) در ابتدای آیه دوم، ظرف است و به کلمه "صیام" در آیه اول متعلق است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵). منصوب بودن «ایاماً» به وسیله «صیام» یکی از دو وجه جوازی است که زجاج (۲۴۱-۳۱۱ق.) آن را ذکر کرده است و وجه دوم مفعول بودن برای فعل مجهول، از نوع «أعطى زيداً المال» است که آن را از قول برخی از نحویون (ر.ک؛ الفراء، بی‌تا، ج ۱: ۱۱۲ و اندلسی، ۱۴۲۰ق.)، ج ۲: ۴۶ ذکر و آنگاه رد کرده است» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۹۲).

زمخشری همچون علامه «ایاماً» را منصوب به «صیام» می‌داند (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.)، ج ۱: ۲۲۶) و صاحب بحر المحيط ضمن ذکر نظر زمخشری، آن را به سبب امتناع فصل بین مصدر و صله‌اش به اجنبی مردود دانسته است و نصب «ایاماً» را به فعل محذوفی دانسته که ماقبلش بر آن دلالت دارد و تقدیر آن در این صورت، «صوموا ایاماً معدودات» است (ر.ک؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق.)، ج ۲: ۱۸۲).

## ۴-۸. بدل

در وجه اعراب «درجات» در آیه ﴿وَفَصَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِّنْهُ...﴾ (النساء/ ۹۵) می‌فرماید: «"دَرَجَاتٍ مِّنْهُ"، بدل و یا عطف بیان برای "أَجْرًا عَظِيمًا" است و معنای آیه را طبق این وجه اعرابی، "آن اجر عظیم عبارت است از درجاتی از ناحیه خودش" بیان کرده است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۷۴).

اعراب بدلیت را صاحب مجمع‌البیان و نحاس نیز اعلام داشته‌اند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۴۳)، ولی به عطف بیان بودن آن کسی غیر از علامه اشاره نکرده است.

نحاس یک وجه اعرابی دیگری نیز بدان افزوده است و می گوید: «رفع آن هم به تقدیر "ذَلِكْ درجات" جایز است» (نحاس، ۱۴۲۱ق.، ج ۱: ۲۳۵).

از جمله وجوه دیگری که در اعراب «درجات» ذکر شده، این است که مفعول مطلق نیایی از نوع اسم مره باشد، همچون «فَضَّلَهُمْ تَفْضِيلَاتٍ» یا «ضَرَبْتَهُ أُسْوَاطًا أَى: ضَرْبَاتٍ» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۱: ۵۵۵)؛ یا اینکه حال باشد به تقدیر «ذوی درجات» و یا مجرور به حرف جر باشد به تقدیر «بدرجات» و یا منصوب باشد بنا بر ظرف بودن به تقدیر «فی درجات» (اندلسی، ۱۴۲۰ق.، ج ۴: ۴۰).

چنان که ملاحظه می شود، در اعراب «درجات» وجوه متعددی نقل شده که از بین این وجوه، علامه آن را که با معنا و مفهوم آیه نزدیک است، اختیار و ذکر نموده است و به وجوه اعرابی دیگر اشاره نکرده است. این نوع از اشارات نحوی دلیل بر این می تواند باشد که علامه در تفسیر خود به دنبال بیان وجوه مختلف اعرابی نیست، بلکه اعراب را بنا بر معنای آیه و برداشت تفسیری خود بیان می کند.

## ۵-۸. مجزوم

علامه در تفسیر آیه ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْءُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقره / ۱۸۸) می فرماید:

«جمله مورد بحث (وَتُدْءُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ) عطف بر جمله "تَأْكُلُوا" است. بنابراین، فعل "تَأْكُلُوا" با نهی قبلی مجزوم شده است، وگرنه "تَأْكُلُونَ" می شد و ممکن است او را به معنای "مع" بگیریم و "تَأْكُلُوا" را با تقدیر "أَنْ" ناصبه منصوب بدانیم و بگوییم تقدیر کلام "مع أَلَّا تَأْكُلُوا" باشد، آن وقت مجموع آیه کلام واحدی شود که یک غرض را افاده کند و آن، نهی از مصالحه‌ای است که راشی و مرثشی بر سر خوردن مال مردم می کنند و مال مردم را بین خود تقسیم نموده، حاکم یک مقدار از آن را که راشی به سویش ادلاء می کند، بگیرد و

خود راشی هم یک مقدار دیگر را، با اینکه می‌دانند این مال باطل است و حقی در آن ندارند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۶).

در این قول علامه که فرموده «تأكلوا» با نهی قبلی مجزوم شده است و هم در نسخه عربی و هم در نسخه فارسی آمده، به نظر محقق یک غلط تایی رخ داده است؛ زیرا «تأكلوا» در ابتدای آیه، نهی است و «تأكلوا»ی دوم که متصل به لام تعلیل می‌باشد، نمی‌تواند مجزوم باشد. پس نظر علامه، فعل «وتدلوا» می‌باشد که منظورش از حرف عطف نیز همین «واو» است. همان گونه که زمخشری می‌گوید، «تدلوا» مجزوم و داخل در حکم نهی (سابق) است، یا اینکه منصوب به «أن» مقدره است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۳۴).

صاحب بحر المحيط در اعراب «تدلوا»، آن را مجزوم به عطف بر نهی دانسته است و به مصحف «أبی» اشاره کرده که با اظهار «لا» آمده است. سپس به وجوه دیگر اعرابی نیز اشاره کرده است و می‌گوید:

«همان گونه که زمخشری جایز دانسته است، اخفش و دیگران نیز جایز دانسته‌اند که فعل "تدلوا" با ابقای معنای نهی، منصوب به "أن" باشد. ابن عطیه از زمخشری نقل می‌کند که او بر این باور است که "تدلوا" در محل نصب بنا بر ظرفیت است. سپس ادامه می‌دهد که این بر اساس مذهب کوفی است که معنای ظرف می‌تواند عامل نصب باشد، در حالی که سیبویه اعتقاد دارد ناصب در چنین مواردی، "أن" مقدره است» (اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۲۶).

علامه در تبیین وجه دوم اعرابی به همین نظر دوم زمخشری اشاره کرده و "واو" قبل از فعل "تدلوا" را به معنای "مع" یعنی ظرف گرفته و سپس فعل را منصوب به "أن" مقدره دانسته است.



در زبان عربی، دلیلی قاطعی مبنی بر اینکه ظرف عامل نصب است، وجود ندارد، ولی اینکه اخفش در این آیه «تدلوا» را مجزوم بنا بر عطف یا منصوب بنا بر جواب نهی دانسته است و زمخشری هم آن را جایز دانسته، بنا بر مسئله «لا تأکل السمک و تشرب اللبن» است (ر.ک؛ همان: ۲۲۷).

نحویون در نصب «تدلوا» ابراز داشته‌اند که در صورت نصب آن، کلام از جمع بین آن دو (لا تأکلوا و تدلوا) نهی می‌کند که از دو نظر خطاست: اولاً نهی از جمع، لازمه نهی از هر یک از آن‌ها به تنهایی نیست، در حالی که نهی از هر یک از آن‌ها لازمه نهی از جمع است؛ زیرا در جمع بین آن دو، به ضرورت هر دوی آن‌ها باید حضور داشته باشند و این در حالی است که خوردن مال به باطل حرام است؛ خواه همین حرام به تنهایی انجام گیرد، خواه با یکی دیگر از محرمات جمع شده باشد. ثانیاً اینکه در آیه آمده است «لتأکلوا»، بیان علت ماقبل است و اگر منظور از نهی، نهی از جمع بین آن دو (لا تأکلوا و لا تدلوا) باشد، عبارت «لتأکلوا» نمی‌تواند بیان علت از آن باشد؛ زیرا در صورت جمع، آن مرگب از دو چیز می‌شود و علت برای هر دوی آن‌ها صادق نخواهد بود، بلکه فقط می‌تواند علت بر وجود یکی از آن‌ها باشد. این قول نحویون در ردّ منصوب بودن «تدلوا» از قول اول بهتر است (ر.ک؛ همان).

### ۶۸. مفعول له

علامه ضمن تفسیر آیه ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (البقره / ۲۲۴)، می‌فرماید:

«در سه جمله "أَنْ تَبَرُّوا"، "تَتَّقُوا"، و "تُصَلِّحُوا"، حرف "لا" در تقدیر است و تقدیر کلام "أَنْ لَا تَبَرُّوا وَ لَا تَتَّقُوا وَ لَا تُصَلِّحُوا" می‌باشد و این قسم استعمال در جایی که حرف "أَنْ" در کلام باشد، شایع است؛ مانند آیه شریفه ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَصَلُّوا﴾ (النساء / ۱۷۶) که جمله "أَنْ تَصَلُّوا" معنای "أَنْ لَا تَصَلُّوا" را می‌دهد.

البته ممکن هم هست طوری معنا کنیم که احتیاج به تقدیر "لا" نباشد و آن اینکه بگوییم جمله "أَنْ تَبْرُوا" تا به آخر به لازمه معنای "ولا تجعلوا" متعلق است، چون لازمه آن این است که خدای تعالی از چنین سوگندهایی نهی کرده باشد و معنای آیه این باشد که خدا شما را از این سوگند نهی نموده است و حکم کذابی خود را برایتان بیان می کند که نیکی، تقوا و اصلاح بکنید. این فرض نیز مناسب تر است که حرف "لا" را در تقدیر نگیریم، بلکه بگوییم که سه جمل "تَبْرُوا، تَتَّقُوا و تَصْلِحُوا" به سبب حذف حرف جر منصوب هستند (منصوب به نزع خافض) و تقدیر کلام "حَتَّى تَبْرُوا..." باشد و معنا چنین شود که خدا را در معرض سوگندهای بسیار خود قرار ندهید تا در نتیجه، موفق به نیکی، تقوا و اصلاح شوید. یا بگوییم سه جمله نامبرده، مفعول له برای نهی است که در بالا هم گفتیم، جمله "لا تجعلوا" بر آن دلالت می کند و معنا چنین می شود: نهی "لا تجعلوا" به این سبب بود که نیکی، تقوا و اصلاح کنید» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۳۴).

البته وجه دیگری نیز در آن ذکر شده است که گروهی اعتقاد دارند سه جمله مذکور در محل رفع برای مبتدای محذوف هستند که تقدیر آن در این صورت "أَنْ تَبْرُوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ أُولَى" خواهد بود و خبر به دلیل معلوم بودن معنا، حذف شده است. این وجه اعرابی را زجاج جایز دانسته است (ر.ک؛ طوسی، بی تا، ج ۲: ۲۲۸).

همان گونه که از بیان علامه مشخص است، ایشان سه وجه اعرابی برای "أَنْ لا تَبْرُوا و لا تَتَّقُوا و لا تَصْلِحُوا" ذکر کرده است و اولی را که با تقدیر "لا" باشد، به صورت ضمنی تأیید کرده است و دومی را که بدون تقدیر "لا" و لازمه معنای "لا تجعلوا" و به اصطلاح مفعول له باشد، ممکن یعنی جایز دانسته است و این قول سیبویه و اکثر نحویان می باشد و سومی را که بدون تقدیر "لا" و منصوب به حرف جر محذوف باشد، با بیان فرض مناسب تر، ارجح ذکر کرده است و این قول خلیل و کسائی است که آن را مجرور به "لام" مقدر، به ویژه با وجود "أَنْ" می دانند و در آخر به مفعول له بودن اشاره کرده است

که همان قول دوم را تداعی می‌کند و به وجه چهارم که زجاج جایز می‌داند، اشاره نکرده‌است. البته باید به این نکته هم اشاره کرد که کوفی‌ها حرف جر "لام" را در تقدیر می‌گیرند، ولی علامه "حتی" را در نظر گرفته، به همین سبب از ذکر "أن" در تقدیر خودداری کرده‌است و به نظر محقق بهتر است "لام" در تقدیر گرفته شود تا ظهور "أن" که در آیه ملحوظ است، حفظ شود و بر تعلیل دلالت کند.

#### ۷-۸. عمل اسم فعل در معمول مقدم

علامه در محل اعرابی کلمه «کتاب» در آیه ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...﴾ (النساء / ۲۴) عقیده دارد که «علیکم» در آیه، اسم فعل مؤخر از معمول خود است که در مقابل خود از باب عمل فعل در مقابل خود نصب داده‌است. وی می‌فرماید: «کتاب الله علیکم» یعنی «الزموا حکم کتاب الله: ملازم حکم خدا شوید» و آن حکمی که خدا بر شما نوشته‌است و یا واجب کرده را بپذیرید» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۴۲۶). ایشان در ادامه این بحث ذکر کرده‌است که «مفسران گفته‌اند کلمه "کتاب" منصوب است به عنوان مفعول مطلق به فعل مقدر، و تقدیر کلام "کتب الله کتاباً علیکم" است. سپس فعل "کتب" حذف و به جایش، مصدر آن فعل به فاعل اضافه شده‌است و به جای فعل نشسته‌است و بنا به گفته آنان، دیگر "علیکم" اسم فعل نیست؛ چراکه عمل اسم فعل ضعیف است و معمولش بر آن مقدم نمی‌شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴: ۲۶۸).

نظری که علامه در این باب پذیرفته‌است، نظر نحویان کوفی است که تقدیم معمول اسم فعل را بر آن، در باب اغرا جایز می‌دانند (ر.ک؛ انباری، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۱۸۴-۱۸۹)، ولی زمخشری نظر بصری‌ها را پذیرفته‌است که اعتقاد دارند معمول اسم فعل بر آن مقدم نمی‌شود و آن را از باب مفعول مطلق دانسته‌است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۴۹۷). این مورد نیز از مواردی است که اثبات می‌کند علامه در تبیین وجوه اعرابی از

مکتب خاصی پیروی نکرده است و وجه اعرابی زمانی در نزد او پذیرفتنی است که با مفهوم و معنای آیه در سبک تفسیری وی مناسب باشد.

### نتیجه گیری

در بررسی های انجام شده نتایج زیر حاصل شد:

- علامه طباطبائی<sup>(ه)</sup> در تفسیر *گرانقدر المیزان* از کلیه مباحث نحوی برای توضیح و شرح معنا استفاده کرده است و مواضع استفاده شده از مباحث نحوی بیشتر ناظر بر مواضعی است که علمای نحوی در آن اختلاف نظر دارند و علامه با انتخاب یک یا چند وجه از مواضع نحوی که با معنا و منظور تفسیری وی مناسبت دارد، به آن اشاره کرده است، اما در ذکر وجوه دیگر، به دو گونه عمل کرده است و در برخی از موارد، به وجوه اعرابی که مد نظرش نیست، اشاره کرده است و در موارد دیگر، ذکری از آن‌ها به میان نیاورده است.
- علامه در تبیین وجوه اعرابی غالباً به نام نحوین اشاره نکرده است، ولی در مواردی صریحاً به نام علمای نحوی، همچون زمخشری، سیبویه، زجاج، کسایی، فراء و غیره اشاره کرده است و بیشترین مباحث نحوی را از *مجمع البیان* استفاده کرده است و از آن در تفسیر خود با عنوان صاحب مجمع نام برده است.
- در تفسیر *المیزان*، از مکاتب نحوی بصری و کوفی به صورت محدود ذکری به میان آمده است، ولی به مکاتب دیگر نحوی به صراحت اشاره نشده است.
- علامه در انتخاب وجه نحوی به هیچ یک از مکاتب نحوی تعصب نداشته است و صرفاً قولی را پذیرفته است که با معنا و مفهوم آیه طبق نظر تفسیرشان موافق بوده است و به همین سبب، گاهی قول کوفی و گاهی قول بصری را پذیرفته است.

## پی نوشت ها

۱- ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۴۱۱.

۲- ر.ک؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰: ۱۴۴.

## منابع و مأخذ

## قرآن کریم.

آسه، جواد. (۱۳۸۹). «چند و چون مواجهه مفسران با اختلاف نحوی دو مکتب بصره و کوفه». *پژوهش های قرآنی*. د ۱۶. ش ۶۲ و ۶۳. صص ۲۹۸-۳۱۳.  
الأوسی، علی رمضان. (۱۳۸۱). *روش علامه طباطبائی در تفسیر المیزان*. ترجمه سید حسن میرجلیلی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

ابن مالک، محمد بن عبدالله. (۱۴۲۲ ق.). *شرح التسهيل*. بیروت: دارالکتب العلمیة.  
انباری، ابوالبرکات. (۱۴۲۷ ق.). *الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین: البصریین و الکوفیین*. ج ۱. بیروت: المكتبة العصرية.

اندلسی، ابو حیان محمد. (۱۴۲۰ ق.). *البحر المحيط فی التفسیر*. تحقیق صدقی محمد جمیل. ج ۲. بیروت: دار الفکر.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۸۴ ق.). *الهدایة فی النحو*. تحقیق حسین شیرافکن. ج ۶. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد. (۱۴۱۸ ق.). *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*. ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جمشیدی، فاطمه و وصال میمندی. (۱۳۹۵). «اثر تعدد الآراء النحویة علی تفسیر القرآن الکریم (لفظة هؤلاء فی الآیة الخامسة و الثمانین من سورة البقرة نموذجاً)». *جستارهای در زبان و ادبیات عربی*. س ۱. ش ۲. صص ۱۹-۳۱.

- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (١٤٢٦ ق.). **مهر تابان**. مشهد: نور ملکوت قرآن. **دائرة المعارف الإسلامية**. (١٩٦٩ م.). ج ٣. قاهره: دار الشعب.
- زمخشري، محمود بن عمر. (١٤٠٧ ق.). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**. ج ١. ج ٣. بيروت: دار الكتاب العربي.
- سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن. (١٣٦٣). **الإتقان في علوم القرآن**. ترجمه سيد مهدي حائري قزوینی. ج ٢. تهران: امير كبير.
- \_\_\_\_\_ . (١٤١٨ ق.). **همع الهوامع في شرح جمع الجوامع**. بيروت: دار الكتب العلمية.
- شناختنامه علامه طباطبائی (مجموعه مقالات)**. (١٣٨٤). ج ٢. تهران: انتشارات بين المللی الهدی.
- شوقي، ضيف. (١١١٩ م.). **المدارس النحوية**. ج ٧. القاهرة: دار المعارف.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (١٤١٧ ق.). **الميزان في تفسير القرآن**. ج ١، ٣، ٥ و ١٩. ج ٥. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- \_\_\_\_\_ . (١٣٧٤). **ترجمه تفسير الميزان**. ترجمه سيد محمدباقر موسوی همدانی. ج ٢، ٣، ٤، ٥، ١٢ و ٢٠. ج ٥. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (١٣٧٢). **مجمع البيان في تفسير القرآن**. ج ٢، ٣ و ١٠. ج ٣. تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). **التبيان في تفسير القرآن**. ج ٢. تحقیق احمد قصیر عاملی. بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- عکبری، عبدالله بن حسین. (بی تا). **التبيان في إعراب القرآن**. ج ٢. ج ١. عمان - ریاض: بیت الأفكار الدولية.

- فراء، یحیی بن زیاد. (بی تا). *معانی القرآن*. تحقیق احمد یوسف نجاتی و دیگران. ج ۱. چ ۱. مصر: دارالمصرية للتألیف والترجمة.
- قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴). *الجامع لأحكام القرآن*. ج ۱۰. چ ۱. تهران: ناصر خسرو.
- مولایی نیا، عزت الله و مریم مظفری. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی کاربرد علوم ادبی در تفسیر المیزان و الکشاف (جزء اول قرآن کریم)». *مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث*. ش ۴. صص ۷۹-۱۰۲.
- نحاس، احمد بن محمد. (۱۴۲۱ ق.). *اعراب القرآن*. ج ۱. چ ۱. بیروت: دار الکتب العلمیة.

